

## هوافتاح العليم

### شرح عرفانی بر قصیده کنگره عماد کرمانی

تقدیم به

همایش ارجمند استادان زبان و ادبیات فارسی

در کشور هند به تاریخ ۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۸۱

اثر: دکتر سید امیر محمود انوار

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۳۱ تا ۴۶)

#### چکیده:

#### انوار رخ یار در کنگره زلف نگار

تسیرنگه و ناوک مؤگان دل و جان را      گرنیست وصالی چه نیازی دو جهان را  
در باغ رُخت لاله و سنبُل نگرانند      بر نرگس مستی که زدل برده امان را  
دوران لسان الغیب حافظ شیرازی، به عارفانی بزرگ پرآوازه گشته است که  
از آن جمله عمادالدین علی فقیه کرمانی، شاعر عرفانی است که بخاطر رقابتهای  
ادبی و عرفانی و سیاسی با حافظ شیرازی نامش به نام آن سخنور نامی در  
آمیخته است و البته کار رقابت سیاسی این دو شاعر بجائی رسیده که حافظ غزل:  
صوفی نهاد دام و سر حُقه باز کرد      بنیاد مکر با فلک حُقه باز کرد  
را در هجای او سروده، غزلی که زبانزد خاص و عام در آفاق گردیده است.  
نگارنده کتابی را در شرح عرفانی قصیده‌ای نگاشته که برای بزرگداشت عماد  
در کنگره عماد سروده است کنگره‌ای که به همت والای دانشگاه ارجمند کرمان  
به تاریخ ۳۰ و ۳۱ خرداد ۱۳۸۰ برقرار شد، اکنون این مقاله را در شرح بیت اول  
از قصیده انوار رخ یار تقدیم می‌دارد و امید است که مقبول حضرت نگار آید.

واژه‌های کلیدی: عماد و حافظ و عرفان، باغ و گل و ریحان، دل و دیده و

جان، حال و مستی و پیر مغان.

مقدمه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هوَالْفَتْاحِ الْعَلِيمِ

سَبْحَانَ ذِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، سَبْحَانَ ذِي الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ

سَبْحَانَ ذِي الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَاتِ، سَبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

سَبْحَانَ مَنْ سَقَىٰ مَحَبَّتِي جَمَالَهِ شَرَابِ الْهَاهُوتِ

وَأَدَارَ عَلَيَّ الْعَارِفِينَ كَأَسَادِهَاتِهَا مِنَ اللَّاهُوتِ إِلَى النَّاسُوتِ

پیش از ورود به سرچشمه شرح و تفسیر قصیده‌ای عرفانی که به کنگره ارجمند عماد کرمانی تقدیم داشته‌ام، (کنگراهی که به همت استادان ارجمند ادب فارسی و مسؤولان عالی قدر دانشگاه کرمان به تاریخ ۳۰ و ۳۱ خرداد ماه ۱۳۸۰ در آن خطه ادب خیز و عارف‌انگیز برقرار گردید)، نیکو می‌نگرم که از عماد کرمانی صوفی صمدانی و نیز لسان الغیب حافظ شیرازی عارف ربّانی، یادی کنم. چه تاریخ احوال ایندو چنان به هم آمیخته که گوئی چون لاله و سنبل و نغمه و بلبل با هم درآمیخته‌اند. نرگس و لاله و سنبل چو بهم بنشستند باغ رخسار تو رنگین شد و خوشبوی افتاد سنبلت چون قرح لاله به نرگس می‌داد بلبلت نغمه‌سرا مست سخنگوی افتاد<sup>(۱)</sup>

«آری آری»

|                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| پیش از آنی که به اشعار زبان باز کنم  | ز عماد و زلسان یاد و سر آغاز کنم    |
| آری از خطه شیراز و زکرمان گویم       | در بستان ادب را به وفا باز کنم      |
| صوفی و باده صافی و وفا را به صفا     | خوش در آمیزم و ساز دل خود ساز کنم   |
| هرگلی را که به باغ آمده رنگ و بوئیست | چه عماد است و چه حافظ همه دمساز کنم |
| لاله و نرگس و سنبل چو برم بنشینند    | بلبلی گردم خوش نغمه و آواز کنم      |

۱- ابیات از نگارنده مقاله در قصیده حسنیّه که در مدح حضرت حسن بن علی علیهما السلام سروده است.

بر سر هر گل و هر نور ز انوار وجود      بال بگشایم و صدناز به پرواز کنم<sup>(۱)</sup>  
متن

عماد الدین علی فقیه کرمانی در اواخر قرن هفتم یا اوائل قرن هشتم<sup>(۲)</sup> به جهان دیده گشود و از خردی آیینۀ دل را جلوه گاه حقائق عرفانی نمود. بعد از پدر و عمّ خویش از عنفوان جوانی آنگونه که خوانده و دانی رایت خانقاه داری را با توانایی به دوش کشید و بدان شهرت و نام رسید که رسید. به آداب خانقاه و طریقت، صبح خیزی و شریعت و عبادت در پگاه، آگاه بود و همواره در راه. در طریقت نامه، شادروان دکتر ناظرزاده کرمانی<sup>(۳)</sup> شرحش گفته و دُرّ معنی را در آن گفتار به نیکویی سفته است.

### هو الفتح العلیم

### انوار رخ یار در کنگره زلف نگار

تقدیم به کنگره ارجمند عماد کرمانی

کرمان، به تاریخ ۳۰ و ۳۱ خرداد ۱۳۸۰

سراینده دکتر سید امیر محمود انوار

تیرنگه و ناوک مژگان دل و جان را      گریست وصالی چه نیازی دو جهان را  
در باغ رُخت لاله و سنبل نگرانند      بر نرگس مستی که زدل برده امان را  
پژمرده شود گلبن بستان چو خزان شد      نازم قد سروت که بهارست خزان را

۱- سراینده، نویسنده مقاله

۲- میان محققان شرح حال عماد، در تاریخ ولادتش اختلاف است، دکتر ناظرزاده کرمانی ولادت عماد را در سال ۷۰۵ هـ و دکتر داریوش کاظمی ۶۸۰ تا ۶۸۵ میدانند. (بکصد غزل از عماد کرمانی، دکتر کاظمی، ص ۹)

۳- مقصود شادروان دکتر ناظرزاده کرمانی رحمة الله تعالی علیه است که به تحلیل دیوان و شرح حال عماد پرداخته است.

بلبل شده مست از قدح لاله رویت  
 آری به شقایق شده پوشیده مه روت  
 آری به بنفشه است مزین چمن موت  
 با نای طریزای تو دل نغمه سرا شد  
 از بام ازل مست و خرابند دو عالم  
 آری چه عجب بعد هزاران غم هجران  
 در مسجد و بتخانه و دیراند غزلخوان  
 از دور کیان خطه کرمان ز صفا مست  
 من حافظیم آدمم از خطه شیراز  
 تا آنکه در این کنگره مهر و محبت  
 انوار رخ یار که ظلمت زجهان برد  
 در کنگره زلف نگار است عمادا

بر منبر لب نغمه سرا پیر و جوان را  
 روبنده کناری زن و بگشای زبان را  
 کز سبزی فردوس همی برده نشان را  
 تا باز به رقص آورد آن سرو روان را  
 تا شام ابد درد کشان باده جان را  
 در میکده جوئیم دوا درد گران را  
 ز نثار همه بسته مغان پیر مغان را  
 بنموده، لب و قلب و سر ماهوشان را  
 از جانب تهران بنمودم طیران را  
 شادان بنمایم دل و جان همگان را  
 بگرفت دل و دیده و پیدا و نهان را  
 انوار رخ یار زمین را و زمان را

### شرح قصیده

#### انوار رخ یار در کنگره زلف نگار

تیرنگه و ناوک مژگان دل و جان را      گر نیست وصالی چه نیازی دو جهان را  
 حکیمان صمدانی و عارفان ربّانی عالم وجود و جهان خلود، ازهاوت کمون ذات  
 تا ناسوت مظاهر اسماء و صفات را برخی به چهار و گروهی به پنج عالم و مرحله و  
 بعضی به هفت جهان و مرتبه تقسیم کرده اند. (فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۳۸۲ - شرح

اصطلاحات تصوّف، ص ۷۷ و ۷۸)

آنها که به چهار عالم قائلند: گویند که چون کلمه عالم از علامت مشتق است،  
 جهان وجود را از آن رو عالم گفته اند که علامت و نشانه وجود خدای تعالی است  
 بنابراین بعد از ذات خالق، هر چه غیر از اوست و روی محبت همه بدوست، عالم  
 نامیده می شود و عوالم اربعه و چهارگانه را لاهوت و جبروت و ملکوت و ملک و

ناسوت دانند.

و آنها که به پنج عالم قائلند: عوالم خمسه و پنجگانه را علم و عین و جبروت و ملکوت و خلق دانند و آنان که به هفت مرتبه یا عالم قائلند: و مراتب و عوالم سبعة و هفتگانه را،

اول: مرتبه بدون تعین و اطلاق و ذات بحت که مقام احدیت است و کمون ذات و آن را برزخ البرازخ و مرتبه علمیه غیبیه گفته‌اند.

دوم: مرتبه تعین اول که آنرا وحدت و حقیقت محمدیه نامیده‌اند.

سوم: عالم جمع الجمعی أسماء و صفات که عالم واحدیت و حقیقت انسانی نامیده‌اند.

چهارم: عالم و مرتبه ارواح و جهان جانها دانند.

پنجم: عالم مثال نامیده‌اند.

ششم: به عالم اجسام و بدنها موسوم کرده‌اند.

هفتم: مرتبه‌ای که جامع جمیع مراتب مذکوره جسمانی و نورانی و وحدت و واحدیت است که آن انسان کبیر یا انسان کامل نامند.

بعد از این مقدمات در شرح کلمات بیت باید گفت که:

ذات حق تعالی با عنایت ازلی و ابدی پیوسته از مقام عین و مرتبه احدیت: که به هاهوت نام بردار است و مرتبه بی تعین و اطلاق و بحت ذات است و برزخ البرازخ و مرتبه علمیه غیبیه، و جمع و هویت ساریه، بر تمام موجودات می‌نگرد.

قیصری شارح فصوص الحکم گوید: «أحدیت ذاتیه عبارت است از منبع فیضان اعیان و استعدادات ایشان در حضرت عینیه برحسب عوالم و أطوار و شؤون روحانی و جسمانی در مرتبت دوم.

(أسفار، ج ۳، ص ۶۵، دستور، ج ۱، ص ۴۱، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۴۶۲) (به نقل از فرهنگ

معارف اسلامی، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹)

و این نکته قابل توجه است که اَحدیّت مصدر صناعی از اَحد می باشد که اصل آن در لغت عرب وَحَد و اسمی است أَکمل از واحد (کشف اللغات) و اسم ذات است به اعتبار انتفاء تعدّد صفات و اسماء و نِسب و تعینات (اصطلاحات، ص ۸۸ و تعریفات، ص ۸) و در حقیقت مقام اَحدیّت مقام عدم تقسیم ذاتی واجب الوجود است به اجزاء و نزد صوفیان مرتبه‌ای است برای فیضان اعیان و استعدادهای آن در حضرت علمیه در مرحله اول (شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱-۲، ص ۷۶ تا ۷۹) و در تفسیر همین نام والای اَحد و معنای لایتناهای اَحدیّت است که عالم الغیب و الشهادة حضرت حق جلّ و علا نسب خود را بیان فرماید که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «قل هو الله أحد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد» و در سبب نزول این سوره کریمه محدثان و مفسران روایاتی چند آورده‌اند و جلال الدین سیوطی در تفسیر ارجمند (الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۸، ص ۶۶۹ تا ۶۸۹، طبع دارالفکر) و سید هاشم بحرانی در تفسیر عالیقدر (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۲۰ تا ۵۲۷، طبع مؤسسه الوفاء) به ذکر آنها پرداخته‌اند و سیوطی از قول بریده نقل کند که گوید: با رسول خدا (ص) به مسجد در آمدم در حالیکه دستم در دستش بود ناگاه مردی را دیدیم که نماز می خواند و می گفت: اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ الَّذِیْ لَمْ یَلِدْ و لَمْ یُولَدْ و لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ و در این هنگام رسول الله (ص) فرمودند: «لقد دعا الله باسمه الّاعظم الذی اذا سُئِلَ به اُعْطِی و اِذَا دُعِیْ بِهْ اُجِبَ» (الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۷۸)

و ما در روایت فوق می نگریم که مرد مسلمان، واحد و اَحد را با هم ذکر کرده است، اگر چه در حکمت عرفانی مقام واحدیت بعد از اَحدیّت قرار دارد.

سید هاشم بحرانی به روایت وردی از حضرت مولی الموحدین و العارفين أسد الله الغالب علی بن اَبی طالب علیه آلاف التحية و الثنا می پردازد که:

حضرتش می فرماید: شب قبل از نبرد بدر خضر علیه السلام را به خواب دیدم و بدو گفتم مرا چیزی بیاموز که با آن بر دشمنان پیروز شوم گفتم: بگو قُلْ یا هُو یا من لاهو اَلَا

هو. چون صبح کردم داستان خواب نزد پیمبر اکرم (ص) بردم فرمود ای علی اسم اعظم را به تو یاد داده‌اند. و حضرت علی (ع) میفرماید که این عبارت روز نبرد بدر بر زبانم بود و پیوسته در این نبرد قُل هو اللهُ أحد میخواندم و بعد از آن می‌گفتم:

يا هو يا مَنْ لا هو اِلاّ هو اِغْفِرْ لِي و انصُرْنِي على القوم الكافرين و بقیة مطلب را سید هاشم چنین ادامه می‌دهد: و كانَ عَلِيٌّ (ع) يقول ذلك يوم صفين و هو يطارد فقال له عَمَّار بن ياسر يا أمير المؤمنين ماهذه الكنايات؟ قال اسمُ اللهِ أَلَا عَظْم و عماد التوحيد. الله لا إله اِلاّ هو ثمَّ قرأَ شهد اللهُ أَنه لا إله اِلاّ هو و آخر الحشر.

ثمَّ نزل فصلی «بعد از گفتن عبارت فوق، از اسب فرود آمد و چهار رکعت قبل از غروب نماز خواند.»

علی علیه السلام در معنای قُل هو اللهُ أحد فرماید: معناه المعبود الذى يأله فيه الخلق و يؤله و الله هو المستور عن ادراك الأبصار و المحجوب عن آلاؤهام و الخطرات. قال الباقر (ع) معناه المعبود الذى أله الخلق عن درك ماهيته و الإحاطة بكيفيته. تقول العرب أله الرجل اذا تحبّر فلم يحط به علماً و وله اذا فزع ممّا يحذره و يخافه فالإله هو المستور عن حواس الخلق.

از روایت بالا چنین نتیجه میگیریم که نام والا و مبارک أحد و مقام أرجمند اُحدیت نزدیکترین نام از نامهای کثیر، برای ذات است و معنای الوهیه.

و از این روست که حضرت باقر (ع) را مینگیریم که در ادامه فرمایش خود میفرماید: أَلْأحد الفرد المنفرد و أَلْأحد و الواحد به معنی واحد و هو الفرد الذى لانظير له و التوحيد الإقرار بالوحدة و هو الإفراد. و الواحد المتباين الذى لا ينبعث من شىء و لا يتحد بشىء و من ثمَّ قالوا إنّ بناء العدد من الواحد و ليس الواحدُ مِنَ العدد لِأَنَّ العددَ لا يقع على الواحد بل يقع على الإثنين فمعنى قول الله أحد أى: المعبود الذى يأله الخلق عن ادراکه و الإحاطة بكيفيته. فرد بالالهيه، متعال عن صفات خلقه. (البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم

و باز از قول ابن عباس در تفسیر أحد حدیثی می آورد که «عن ابن عباس، قال قالت قریش للنبی بمکة: صف لنا ربک لنعرفه فنعبدہ، فأنزل اللہ علی النبی قل هو اللہ أحد یعنی غیر مبعوض ولا متجزئ ولا مکیف ولا یقع علیه اسم العدد ولا الزیادة ولا النقصان. (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۲۶)

### شرح عرفانی بر لغات متن:

تیر

تیرنگه، تیرنگاه: عنایت و توجّه إلهی از مقام و مرتبه احدیت و کمون ذات و سپس عینیت و واحدیت و جمع الجمعی اسماء و صفات بر سالک و جبروت و عقول و ملکوت و ارواح بر مظاهر اسماء و صفات در عالم ناسوت بخصوص به فیض رحیمی بر سالک راه حقّ و عاشق خالق مطلق.

پروردگار تعالی فرماید: ثمّ جعلناکم خلائف فی الأرض من بعد ہم لِنَنْظُرَ کَیْفَ تعملون (آیه ۱۴، یونس ۱۰) و یَسْتَخْلِفُکُمْ فی الأرض فینظر کَیْفَ تعملون (آیه ۲۹، اعراف ۷)

و قل اعملوا فسیرى اللّٰه عملکم و رسوله و المؤمنون (۱۰۵ التوبه ۹)

أفتمارون علی ما یرئى (۱۲ النجم ۵۳)

أعنده علم الغیب فهو یرى (۳۶ النازعات ۷۹)

ألم یعلم بأنّ اللّٰه یرئى (۱۴ العلق ۹۶)

پیمبر اکرم (ص) میفرماید: ان كنت لاتراه فانه یراک (اصول کافی، ج ۱۲، ص ۶۸)

یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین (اصول کافی، ج ۱۱، ص ۱۲۵)

أعلم أنّک بین یدى من یراک و لاتراه (من لایحضره الفقیه، ج ۲۱، ص ۳۰۳)

علی علیه السلام فرماید: أیها الناس لیراکم اللّٰه من النعمة و جلین کما یراکم من النعمة

فرقین (فصار الحکم، ۱-۳۵۸)



فَلَمَّا رَأَى اللَّهَ صَدَقْنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكِبْتَ (الخطبه ۱-۲۳)

علی بن الحسین، سیّد الساجدین (ع) فرماید: سبحانک تسمع و تری ماتحت الثری، سبحانک تری ما فی قعرالماء، فقد تری ضعفی و قلّة حیلتی (م - ۳۱۱، ۸-م - ۳۱۱-۵)

خواجه عبدالله انصاری گوید: نظر دو است، نظر انسانی و نظر رحمانی.

نظر انسانی: آنست که تو به خود نگری و نظر رحمانی آن است که حقّ به تو نگرد و تا نظر انسانی از تو رخت بر ندارد، نظر رحمانی به دلت نزول نکند.

ای مسکین چه نگری به این طاعت آلوده خویش و آنرا به درگاه بی نیازی او چه وزنی نهی؟ خبر نداری که اعمال همه صدیقان زمین و طاعات همه قدسیان آسمان اگر چه، کنی، در میزان جلال ذوالجلال به پشه‌ای نسجد.

ای یادگار جانها، و ای یاد داشته دلها و یاد کرده زبانها، بفضل خود ما را یاد کن و بیاد لطفی ما را شاد کن.

ای قائم به یاد خویش، آزو باونگر، نه از خود باو، دیدار دوست جان را آئین است، بذل جان برامید دیدار شریعت دوستی دین.

بر آتش عشق جان همی عود کنم      جان بنده تونه من همی جود کنم  
چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی      صد جان دگر به حیله موجود کنم  
(به نقل از فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سجادی، ج ۴، ص ۴۶۳ و ۴۶۴)

لسان الغیب حافظ شیرین سخن در معنی نگاه و عنایت یار چه زیبا سروده است:  
آجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان      گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی  
کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ  
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

(دیوان، ص ۲۴۳)

و در معنی تیر و ناوک مژگان چه نیکو در معنی سفته و دلربا گفته است:

بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ که چنان کشنده‌ای را نکند کس انتقامی  
و در همین معناست که اینجانب نگارنده مقاله در قصیده حسنیّه در مدح و وصف  
حضرت حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام سروده‌ام:

تا که تیر مژه از شست دو ابروی توجست مرغ دل را زد و در حاشیه جوی افتاد

### دل و جان

دل در اصطلاح عرفان مرکز درک و شعور و احساس و اندیشه است شیخ محمود  
شبستری، کتاب ارجمند گلشن راز را با ستایش پروردگار، به خاطر افروختن چراغ  
دل به نور جان آغاز کرده است و چنین نیکو سروده است:

بنام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت  
ز فضلش هر دو عالم گشت روشن ز فیضش خاک آدم گشت گلشن  
و محمد لاهیجی در شرح گلشن راز به نیکویی دُرّ معنی سفته و محققانه گفته  
است که:

«چون مطلب اعلیٰ و مقصد اقصیٰ باتفاق ارباب مذاهب و ملل و اصحاب مشارب  
و نحل، معرفت الله است و حصول آن خواص را به نظر و استدلال است و اخص را به  
کشف که عبارت از انفصال و اتصال است، و به اصطلاح هر دو فریق، این دو طریق معبر  
به فکرت است، چه (فکر)، بحقیقت سیر معنوی است از ظاهر به باطن و از صورت به  
معنی و (جان) عبارت از روح انسانی است که مُدرک این معانی است و ملهم فهوم و  
معلم علوم حضرت خداوندی است که علوم ملأ اَعلا و انبیا و اولیا، قطره‌ای از بحر علم  
بی پایان اوست و از عظمت این نعمت که معرفت به طریق فکرت است، فرمود که: (به  
نام آنکه) و تصریح به اسمای حسنی‌الهی که در نظم گنجیدی، مثل حقّ و غیره  
نفرمود؛ چه معلوم خواص و عوام است که نعمت بدین عظیمی، جز از منعمی نیاید که  
ذرات موجودات، هر یکی در خور استعداد خود، از خوان کرمش با بهره گشته‌اند. و  
چون صفات کمال و انعام و افضال، مستلزم تحمید بود، ذکر اجلّ نَعَم، بحقیقت حمد و

ثنای به اتمّ وجه است؛ فلهدا اظهار به لفظ تحمید نفرمود. دیگر آنکه عدم اظهار حمد، مشعر به عجز و قصور حامد است از مقاومت به حقوق حمد، از غایت کثرت حُسن و احسان محسن و این غایت حمد و شکر است. و چون انسانیت انسان به دل است، چه دل، محلّ تفصیل علم و کمالات روح است و مظهر تقلّب انسان به دل است، چه دل، محلّ تفصیل علم و کمالات روح است و مظهر تقلّب ظهورات الهی به شؤونات ذاتی است و از این جهت مسما به قلب شده، فرمود که:

### چراغ دل به نور جان برافروخت

و چون دل واسطه است میان روح و نفس، و کمالات هر دو بحسب برزخیت در او ظهور یافته و از روح مستفیض و به نفس، مفیض است، گفت که: (چراغ دل به نور جان) اشارت به آنکه قلب، مستفیض از روح است. و دل را به چراغ از آن جهت نسبت کرد که چنانچه در ظلمت، ادراک اشیا، بواسطه نور چراغ می توان نمود، رؤیت جمال وحدت حقیقی در تاریکی کثرت، جز به صفای دل حاصل نمی تواند بود.

جام جهان نما دل انسان کامل است مرآت حق نما بحقیقت همین دل است دل مخزن خزاین سرّ الهی است مقصود هر دو کون زدل جوکه حاصل است و نور را به جان از آن نسبت داد که به صفای تجرّد متجلی و از کدورات تعلق معری است و عقل و روح که جان است و سرّ و خفی و نفس ناطقه و قلب یک حقیقتند که به حسب ظهور در مراتب، بواسطه اختلاف صفات، اسامی مختلف پیدا کرده. (مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۳ و ۴)

و باز در معنای دل چه نیکو سروده‌اند:

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| دل چه باشد مخزن اسرار حق | خلوت جان بر سر بازار حق |
| دل امین بارگاه محرمیست   | دل اساس کارگاه آدمیست   |

جلال الدین مولوی آن عارف نامی را در باره دل ابیاتی زیباست:

- دل نباشد تن چه داند گفتگو      دل نجوید تن چه داند جستجو<sup>(۱)</sup>  
 دل نباشد غیر آن دریای نور      دل نظرگاه خدا و آنگاه کور<sup>(۲)</sup>  
 بنده دل باش تا سلطان شوی      خواجه عقل و ملاک و جان شوی<sup>(۳)</sup>  
 طالب دل باش تا باشی چو گل      تا شوی شادان و خندان همچو مل<sup>(۴)</sup>  
 دل نباشد آنچه مطلوبش گیل است      این سخن را روی با صاحب دل است<sup>(۵)</sup>

کاشانی گوید: مراد از دل به زبان اشارت، آن نقطه است که دایره وجود از دور حرکت آن بوجود آمد و بدو کمال یافت و سرازل و ابد بهم پیوست و مبتدای نظر دروی بمنتهای بصر رسید و جمال و جلال وجه باقی بر او متجلی شد، و عرش رحمان و منزل قرآن و فرقان و برزخ میان غیب و شهادت و روح و نفس و مجمع البحرين ملک و ملکوت و ناظر و منظور شد. (مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه)

لسان الغیب در غزل زیبای:

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند      و آنکه این کار ندانست در انکار بماند  
 چه نیکو سروده است:

جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت

جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

(دیوان حافظ، خانلری، ج ۱، ص ۳۶۶)

و در این معنی حافظ ما فرماید:

۱- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی روحی، کلاله خاور، دفتر دوم، ص ۹۲.

۲- مرجع سابق، دفتر ۳.      ۳- مرجع سابق

۴- مرجع سابق.      ۵- مرجع سابق، دفتر ۲، ص ۱۱۶.

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم  
کسه پیش چشم بیمارتم بمیرم  
نصاب حسن در حدّ کمال است  
زکاتم ده که مسکین و فقیرم  
چنان پر شد فضای سینه از دوست  
که ذکر خویش گم شد از ضمیرم  
من آن مرغم که هر شام و سحرگاه  
زیبام عرش می آید صفیرم  
خوشا آندم که استغنائی مستی  
فراغت بخشد از شاه و فقیرم  
(دیوان حافظ، خانلری، ج ۱، ص ۶۶۴)

خواجه عبدالله أنصاری فرماید: دل آدمی را چهار پرده است.

پرده اوّل صدر است که مستقرّ عهد إلهام است.

پرده دوم قلب است که محلّ نور ایمان است که فرمود «کتب فی قلوبکم»

پرده سوم فؤاد است که سرپرده مشاهده حق است که فرمود: ما کذب الفؤاد ما

رأی

پرده چهارم شغاف است که محطّ رحل عشق است که فرمود قد شغفها حبّاً.

این چهار پرده هر یکی را خاصّیتی است و از حقّ به هر یکی نظری.

ربّ العالمین چون خواهد که رمیده‌ای را به کمند لطف در راه خویش کشد اوّل نظری کند به صدر وی تا سینه وی از هواها و بدعتها پاک گردد. و قدم وی بر جاده سنّت مستقیم شود. پس نظری کند به قلب وی تا از آلائش دنیا و اخلاق نکوهیده چون عجب و حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت پاک گردد و در راه ورع روان شود.

پس نظری کند به فؤاد وی و او را از علائق و خلائق باز برد. چشمه علم و حکمت در

دل وی گشاید. نور هدایت تحفه نقطه وی گرداند.

چنانکه فرمود: فهو علی نور من ربه. پس نظری کند به شغاف وی. نظری و چه نظری. نظری که بر روی جان نگار است و درخت سرور از وی بیاراست و دیده طرف بوی بیدار است. نظری چون این نظر به شغاف دل رسد، او را از آب و گل باز برد، قدم در کوی فنا نهد. سه چیز در سه چیز نیست شود، جستنی در یافته نیست شود. شناختن در شناخته نیست شود. دوستی در دوست نیست شود.

وباز فرماید: دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست.

اکنون نمی یارم که گفت که منم، نمی یارم که گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست با دیده مرا خوش است تا دوست در اوست  
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست  
(عده، ج ۸، ص ۴۱۱)

و دل را دو وصف است: یکی صفوت، دیگری قسوت. صفوت از خوردن حلال  
بُود. قسوت از خوردن حرام خیزد. مرد که حرام خورد دلش سخت شود که فرمود  
«قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ زنگ بی وفائی بر او نشیند و او که  
حلال خورد با مهر او پردازد و از یاد خلق به یاد حق پردازد. همه او را خواند همه او را  
داند اگر ببند به وی ببند و اگر شنود به وی شنود. (عده، ج ۸، ص ۴۴)

آن دل که تو دیدی همه دیگرگون شد وان حوض پر آب ما همه پر خون شد  
وان باغ پر از نعمت چون هامون شد وان آب روان زیباغ ما بیرون شد  
فرمود با داوود: اگر دل شکسته ای بینی در راهها، یا دل شده ای در کارها، نگرتا او را  
خدمت کنی، به لقمه ای نان به شربتی آب. و بدان تقرّب جوئی و در برابر آفتاب نور  
دلش بنشین ای داوود. دل آن درویش درد زده، مشرقه آفتاب نور ماست. آفتاب نور  
جلال ما پیوسته در عرفه دل او می تابد (عده، ج ۳، ص ۴۷۱)

و در همین معناست که شاعر و عارف نامی معاصر شادروان سید محمد حسین انوار شیرازی در شرح و تفسیر و تضمین غزل معروف لسان الغیب حافظ شیرازی دُرّ معنی سفته و چه زیبا گفته است.

سلطان عشق گشت هر آن بنده شد به عشق جاوید گشت هر که سراینده شد به عشق  
دل عرش خالق است چو آکنده شد به عشق خورشید سان دمید چو تابنده شد به عشق

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

انوار آسمان و زمین و ستارگان هر یک دهد ز خالق کون و مکان نشان

آن چشم تیزبین نخفته سحرگهان خواند رموز عاشقی از خط کهنکشان

«حافظ ز دیده دانه اشکی همی نشان

باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما»

نتیجه:

اینکه عرفان به ما به الإتحاد مینگردد و رو آوردن کثرات، با وجود اختلافات، بجانب یکتای عالم وجود و آفریننده موجود. و اگر چه سیاستهای زمان در هر سرزمینی و مکان با هم فرق دارند و در افتراق، اما گفتار و پندار عارفان یکی است. و حافظ و عماد نیز از این قانون و قاعده مستثنی نیستند. از جانب دیگر هر گروهی از دانشمندان در گفتار دارای عرفی خاص می باشند که برای فهم مطالب ایشان باید بدان عرف آشنا و آگاه شد سپس به تفسیر و تعبیر و تأویل آثارشان پرداخت و عرف گفتاری عماد و حافظ، عرفی عرفانی است و در یک میدان در تعبیر و تأویل. پس نباید در تفسیر سخنان ایشان از این عرف خارج شد مگر در اندکی از موارد که عرف آنها ادبی یا تاریخی و حکمی می گردد. و سرانجام محقق آثار ایشان را باید معمولاً قدرتی در پندار و گفتار باشد و به هوای ایشان پر و بال زند تا بتواند بر قلّه ایشان نشیند و عرف عرفانی شان را زنده دارد. و نگارنده این سطور را قصیده ای عرفانی است همانگونه که در کنگره ارجمند عماد

خواننده و میدانی، و چون سراسر مشحون از اصطلاحات عرفانی الهی است و به جمال محبوب ازلی مقتون، لذا نگارنده بر آن شد تا برای مشتاقان به فراگیری اصطلاحات عرفان شرحی بر آن نگارد و مقدمه و شرح بیت اول را تقدیم دارد تا این شاء الله در مقالات بعدی بقایای آن را بعرض رساند و سرانجام نگارنده راست: بجوی دل که جهان بهر دل پدید شد دست که ساغر ازلی گشته این دل بدمست

### منابع:

- ۱- قصیده حسنیّه، در مدح حضرت حسن بن علی علیهما السلام، اثر سید امیر محمود انوار.
- ۲- یکصد غزل از عماد کرمانی، مقدمه و انتخاب دکتر داریوش کاظمی، انجمن آثار و مفاخر استان کرمان.
- ۳- تحلیل دیوان و شرح حال عماد الدین فقیه کرمانی، نوشته استاد دکتر احمد ناظرزاده کرمانی، به کوشش دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی.
- ۴- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۵- شرح اصطلاحات تصوف، دکتر سید صادق گوهرین، چاپ گلشن.
- ۶- الدر المنثور فی التفسیر المأثور، للامام عبدالرحمن جلال الدین السیوطی، طبع دارالفکر، بیروت.
- ۷- البرهان فی تفسیر القرآن، للسید هاشم البحرانی، طبع مؤسسه الوفاء بیروت.
- ۸- دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، طبع جاویدان.
- ۹- مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی، محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی.
- ۱۰- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، کلاله خاور، رضوانی.
- ۱۱- تضمین غزل حافظ، اثر سید محمد حسین انوار، در سفینه حافظ، ص ۱۵ و ۱۶، طبع دانشگاه تهران.